# تحلیل زیباشناختی معشوق در غزل معاصر

**سمیه ذاکری** [۱]

**محمدرضا قاری*** [۲]

**علی سرور یعقوبی** [۳]

## چکیده

در مقالهٔ حاضر به تحلیل زیباشناختی معشوق به‌ویژه معشوق ـ زن در غزل معاصر پرداخته شده است. با وجود آنکه در دوره‌های گذشته شعر و ادب فارسی به علت کندی تغییر فرهنگ رویکرد شاعران به معشوق در شعر تا حدود زیادی وجهی ایستا داشته، در دورهٔ معاصر سرعت تغییرات فرهنگی اجتماعی موجب شده است نگاه شاعران به‌ویژه در غزل از تنوع و گوناگونی برخوردار شود؛ چنان‌که غزل نیمایی، غزل زنانه، غزل مدرن، غزل پیشرو، غزل داستان، غزل روایت، فراغزل، غزل پست‌مدرن، و غیره از جلوه‌ها و گونه‌های غزل امروز است که هرکدام گاه جلوه‌ای متفاوت از معشوق را در غزل عرضه کرده‌اند به‌طوری که در غزل امروز جلوه‌های معشوق را می‌توان در این موارد برشمرد: معشوق ازلی، معشوق زن، معشوق مرد، معشوق سیاسی، معشوق انقلابی، معشوق مدرن، معشوق پست‌مدرن، معشوق اروتیک، و غیره. در این مقاله تعدادی از این گونه‌ها بررسی شده است. نتایج حاصل از پژوهش حاضر نشان می‌دهد معشوق غزل معاصر بیشتر وجهی انسانی یافته، از دنیای ذهنی به دنیای عینی وارد شده و هویت و اعتباری ارزنده‌تر و درخورتر از گذشته یافته است و با وجود زمینی شدن معشوق و عینیت و جسمیت او، از وجوه انسانی و اخلاقی والایی برخوردار شده است. رویکرد غزلسرایان در وصف معشوق، متفاوت از غزل سنّتی است و معشوق در این دوره فراتر از قد و زلف و چشم است.

**کلیدواژه‌ها:** معشوق، غزل معاصر، معشوق سیاسی، معشوق ـ زن، معشوق ـ همسر، معشوق مدرن، زیباشناختی

1 دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی،واحد اراک، دانشگاه آزاد اسلامی اراک .اراک. ایران .
zakeri696@gmail.com

2 دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی،واحد اراک، دانشگاه آزاد اراک،اراک،ایران.نویسنده مسئول
mr-ghari@iau-arak.ac.ir.

3 استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی،واحد اراک،دانشگاه آزاد اسلامی، اراک، ایران
raaymand92@gmail.com.

تاریخ ارسال ۱۴۰۳/۰۹/۱۳ تاریخ پذیرش ۱۴۰۴/۰۲/۰۶

**مقدمه**

ریشهٔ بسیاری از تفاوت‌های جایگاه معشوق در شعر فارسی در ادوار مختلف را باید در تفاوت فرهنگ‌ها، اقلیم و پندارها و انگاره‌های هر دوره‌ای از شعر فارسی دانست. بنابراین حضور شاعر در هر دوره‌ای اقتضای نگریستن به عشق و معشوق و هستی را دستخوش تفاوت و تغییر نگرش نسبت به ادوار قبل می‌نماید. البته این تغییر نگرش در دوره‌های پیشین به علت کندی تغییر فرهنگ به‌کندی صورت گرفته است ولی در دورهٔ معاصر جهش وصف‌ناپذیری در تغییر فرهنگ صورت گرفته است که متعاقب آن تغییر نگرش به موضوع عشق و معشوق را نیز با سرعتی وصف‌ناپذیر، به دنبال داشته است. چنان‌که همین تفاوت و نگرش را علاوه‌بر دوره‌های مختلف شعر فارسی می‌توان در مقایسهٔ شعر فارسی با شعر شاعران دیگر سرزمین‌ها یافت.

ازاین‌رو معشوق در شعر از جایگاه‌های متفاوتی برخوردار می‌شود؛ چنان‌که از گذشته‌های دور مطرح بوده است عشق حقیقی موجب تعالی و کمال انسان می‌شود و روح و روان او را پرورش می‌دهد و این قاعده البته بر عکسی هم دارد؛ یعنی از این منظر عشق اگر حقیقی نباشد در مطلوبیت و ارزشمندی آن باید شک کرد.

از دیدگاه روان‌شناسی نیز تأکید شده است که عشق حقیقی و سالم موجب تلطیف روح و ترقی وجود انسان می‌شود.

بدون شک موضوعیت عشق در هر سرزمینی و در هر هنری از هر کشوری، متضمن رویکرد فرهنگی هنری و اجتماعی آن دیار است. موضوع معشوق در فرهنگ ایرانی با موضوع معشوق در فرهنگ غیرایرانی تفاوت‌های چشم‌گیر دارد و به همین نسبت موضوع فرهنگ شرقی و معشوق با موضوع فرهنگ غربی و معشوق تفاوت‌های فراوان دارد. به همین نسبت تغییرات فرهنگی و اجتماعی و سیاسی و ... در رویکرد به موضوع معشوق در ادوار مختلف متفاوت است چنان‌که در دوره‌های اولیهٔ نوپایی شعر فارسی رویکرد به معشوق به تناسب مسائل فرهنگی و سیاسی و دینی با دوره‌های بعدی متفاوت بوده است.

در دورهٔ معاصر رشد تغییرات فرهنگی و سرعت آن سبب شده است تنوع رویکردی به موضوع معشوق فراوان باشد. حتی تفاوت‌های اقلیمی در ایران رویکردهای متفاوتی را در یک برهه از زمان از معشوق در شعر پارسی نشان می‌دهد؛ چنان‌که در جنوب نوع رویکرد شاعران جنوب، نوع رویکرد شاعران شمال، نوع رویکرد شاعران مرکز و ...

در شعر تعدادی از شاعران پس‌از مشروطه رابطهٔ عاشق و معشوق در شعر به همان سبک و سیاق قدیمی مطرح می‌شود؛ ازجملهٔ این شاعران فریدون مشیری و فریدون توللی را می‌توان نام برد. بدون شک ترجمهٔ آثار رمانتیک‌ها در دهه‌های اولیهٔ بعداز مشروطه در این روش بی‌تأثیر نبوده است؛ یعنی در آثار این عده همچنان عشق ممتاز عشقی است میان مرد و زن و با وجهی مردسالارانه که باز هم زن

هویتی کلی دارد ولی با بیانی امروزی‌تر. هرچند در کنار این عده از شاعران معاصر، شاعرانی هم بودند که به موازات شعر عاشقانه سنّتی سبک و سیاقی جدید را برگزیده بودند و به ستایش انسان و با رویکردی سیاسی می‌پرداختند و عشق را در ستایش انسان تجلی می‌کنند. و گاه تلفیقی از این دو سبک و صورت بروز می‌یابد که عشق به انسان و عشق فردی توأمان در عرصهٔ شعر ظهور می‌یابند و شاعر هر دو وجه را به موازات هم به نمایش می‌گذارد.

## معشوق سیاسی اجتماعی

سوای آنچه در غزل حافظ با رویکرد اجتماعی وارد شده است، تقریباً در ادوار گذشته رویکرد سیاسی اجتماعی در غزل به چشم نمی‌خورد؛ ولی از دورهٔ مشروطه غزل ماهیتی دیگرگون یافت و صبغهٔ سیاسی اجتماعی انقلابی به خود گرفت؛ چنان‌که بسیاری از شاعران مشروطه اگر غزل سروده‌اند با این رنگ و معیار بوده است. از دورهٔ مشروطه غزل متضمن دو رویکرد متفاوت در شعر فارسی بوده است: یکی رویکرد عاشقانه و دو دیگر رویکرد سیاسی اجتماعی.

واژگان در دوره‌های مختلف گاه تحول معنایی می‌یابند. از این منظر واژه‌ها ماهیتی انسانی می‌یابند؛ زاده می‌شوند، تحول می‌یابند و می‌میرند. «دگرگون‌های معنایی، بیش از هریک از جنبه‌های دگرگونی زبان با زندگی و فرهنگ هر جامعهٔ زبانی پیوند دارد. این‌گونه تغییرات از قید ساختارهایی که خاص نظام زبان است، آزاد است؛ اما به‌هیچ‌وجه از توجیهات زبانی به‌طور کامل بی‌نیاز نیست.» (آرلاتو، ۱۳۷۳: ۲۳۳) در تحول معنایی واژگان دگرگونی‌های تاریخی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی قابل‌توجه است. چنان‌که در دوران پس‌از انقلاب اسلامی تعبیر معنایی دو واژهٔ خواهر و برادر به جهت تغییرات و تحولات سیاسی و اجتماعی قابل‌بررسی است. همچنین است واژه‌هایی از قبیل: سید، سرود، عدلیه، شیطان بزرگ، امام، شهید، پاسدار، بسیج، طاغوت، دهقان، پارسا و ... که تغییرات و تحولات این قبیل واژگان عواملی از قبیل کاهش معنا، افزایش معنا، دگرگونی معنا را شامل می‌شود که البته در حوصلهٔ این بحث نمی‌گنجد.

تحول واژگان، در حوزهٔ شعر و ادب پارسی در هر برهه‌ای نیز قابل‌بررسی و مطالعه است و بدیهی است به جهت برخورد هنری شاعران و نویسندگان با زبان تحول کاربرد واژگان در ادب گسترده‌تر می‌نماید؛ چنان‌که تحول واژگانی معنایی «رند، شاهد آزادی و ...» ازجملهٔ برجسته‌ترین نمونه‌های این تحولات است.

در عصر مشروطه، تغییرات چشم‌گیری در ذهن و زبان شاعران نمایان گردید. دگرگونی نگرش شاعران عصر مشروطه به مسائل هستی، طبیعت، سیاست و ... تغییر در کارکرد شعر را فراهم آورد و به موجب آن تغییر در کارکرد واژگانی خاص نیز ایجاد شد.

در این دوره شاعران بـه موضـوعاتی از قبیـل وطـن، آزادی، برابـری و قـانون توجـه ویـژه نشـان دادنـد و مفـاهیم جدیـدی از قبیـل موضوعات و واژگان در نظر داشتند که با مفاهیم کاربردی در ادب کلاسیک فارسی تفاوت داشت.

با وجود آنکه شاعران پشت‌گرم به سنّت ادبی کلاسـیک بودنـد و همچنـان غـزل و قصـیده را در صـدر توجهـات خـود در کـاربرد قالب‌های شعری قرار داده بودند، سعی داشتند مفاهیم جدید را با مفاهیم تثبیت‌شدهٔ ادب کلاسیک پیوند بزنند. رویکرد سیاسی شـاعران دوران مشروطه سبب شد که بسیاری از واژه‌های کـاربردی در زبـان معـانی و مفـاهیم سیاسـی بـه خـود بگیرنـد کـه از حیـث مطالعـات زبان‌شناسی و تحولات واژگانی به‌ویژه «تبدیل» یعنی یک یا چند مفهوم را به مفهوم دیگر مبدل کردن به‌گونه‌ای کـه از محتـوای اصـلی خارج شود؛ «تقلیل» یعنی تنزّل دادن مفاهیم از معنای اصلی؛ «تلفیق» یعنی در آمیختن مفهوم‌های رایج در یـک فرهنـگ بـا مفهـوم‌هـای رایج در فرهنگ دیگر قابل‌توجه و مطالعه است. (ر.ک: محمودی، ۱۳۸۶: ۱۹)

ازجملهٔ شاعران این دوره فرخی یزدی است که «غزل سیاسی را در عالی‌ترین طـرز سـروده و در ایـن کـار توانسـته جـان سیاسـی و سـیمای انقلابی تازه‌ای به غزل فارسی بدهد.» (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۸۷: ۱۰۷)

فرخی یزدی در رویکردی نو به مضمون غزل، اگر چه سنّت غزل را از حیث زبانی رعایت می‌کند ولی معیارهای انقلابی و آرمانی و اندیشه‌های انسان عصر خود را نیز چاشنی غزل می‌کند. چنان‌که اگر تا پیش‌از مشروطه معشوق مفاهیم سنّتی و بی‌چون‌وچـرای خـود را حفظ کرده بود از دورهٔ مشروطه به‌ویژه در شعر فرخی یزدی معشوق مفهوم آزادی را به خود می‌گیرد.

او نیز چون سایر شاعران مشروطه‌خواه ستایشگر آزادی است:

تـا در ره آزادی شـد عشـق مـرا هـادی  گمگشـته در آن وادی بـس قافلـه‌هـا دادیـم

(فرخی یزدی، ۱۳۶۹: ۱۶۱)

کسـی چـو مـن در طلـب شـاهد آزادی نیسـت  زان‌کـه بـا نیسـتی از پرتـو آن هسـت شـدم

(همان: ۱۶۶)

عمرهـا در طلـب شـاهد آزادی و عـدل  سـر قـدم سـاخته تـا ملـک فنـا تاختـه‌ایـم

(همان: ۱۵۸)

هسـت جانانـهٔ مـا شـاهد آزادی و بـس  جـان مـا در همـه جـا برخـی جانانـهٔ ماسـت

(همان: ۱۰۹)

شـاهد زیبـای آزادی خـدایا پـس کجاسـت  مقـدم او را بـه جانبـازی اگـر پذیرفتـه‌ایـم

(همان: ۱۶۴)

فرخی در عاشقانه‌های سیاسی خویش به آزادی همچنان می‌نگرد که دیگر شاعران پهنهٔ ادب پارسی پیش‌از او به معشوق نگریسته‌اند. همچنان که معشوق زیباروست، آزادی را زیبارو می‌انگارد و هم‌چنان که برای معشوق باید جان باخت، برای آزادی (معشوق) جان می‌بازد. طرفه آنکه مرگ او گواهی صادق بر این مدعای اوست و همچنان که تلاش عاشق در طلب معشوق بایستهٔ عشق است فرخی نیز پیوسته در طلب معشوق (آزادی) خویش است و هم‌چنان که معشوق دست‌نیافتنی است، آزادی هم دست‌نیافتنی است. و همچنان که معشوق ماهیتی کلی دارد، معشوق فرخی نیز ماهیتی کلی دارد. اما چندان که پیداست در این تصویرهای شعری از احساسات و عواطف غلیظ شاعرانه چندان خبری نیست؛ زیرا غزل سیاسی مشروطه پرشور، کوبنده و تندرو است و وجه شعاری آن مانع اصلی عرضهٔ صور خیال در شعر است:

اهریمن استبداد آزادی ما را کشت　　نه صبر و سکون جایز نه حوصله باید کرد

(همان: ۱۱۹)

از دورهٔ مشروطه برخی عاشقانه‌های شاعران رنگ و بوی سوسیالیستی به خود می‌گیرد. در بسیاری از عاشقانه‌های مشروطه و پس‌از آن خبری از دل‌دادگی و سرگشتگی و بیچارگی عاشق به معشوق انسانی و معشوق ازلی نیست و نگرش سیاسی اجتماعی به هستی مانع از لطافت غنایی در شعر است. به بیان دیگر لحن سیاسی اجتماعی آتشین جای لحن عاطفی و احساسی را در غزل می‌گیرد که یکی از عوامل ایجاد این تحول افکار سیاسی سوسیالیستی است. چنان‌که آنگاه که در خطاب به زن (معشوق) شعری سروده می‌شود خط و خال و زلف و کمان ابرو، ناوک مژگان که جلوه‌های زیبایی معشوق در شعر ادوار گذشته‌اند ستایش نمی‌شوند بلکه نقش اجتماعی زنان، خدمت زنان به خلق، نقش زنان در صنعت و دانش و ... ستایش می‌شود:

بعداز این خط و خالت نهراسد دل من　　زان که با حسن تو کارم نبود دیگر بار

تا کی از زلف تو زنجیر نهم برگردن؟　　تا کی از مژهٔ تو نیز نهم بر دل زار؟

من به زیبایی بی‌علم خریدار نیم　　حسن مفروش دگر با من و کردار بیار

علم اگر نیست ز حیوان چه بود فرق بشر　　بوی اگر نیست تفاوت چه کند گل از خار؟

خرد آموز و پی تربیت ملت خویش　　جدّ و جهدی بنما چون دگران مادروار

(لاهوتی، ۱۹۴۶ م: ۲۱۴)

در شعر زیر لاهوتی تصویری دیگر از معشوق ارائه می‌کند که باز نشان از تأثیر شدید آرمان‌های سوسیالیستی بر شعر و تفکر شاعرانه او دارد.

مرا یاری است بی‌رحم و ستمگر

نگاهش آهو و چشمش غضنفر...

چو صنف فعله را فکر لنینیزم

دلم را کرده عشق او مسخّر

لبش از خون من سرخ است آن سانک

ز رنج کارگر روی توانگر... (لاهوتی، ۱۳۲۰: ۳۰)

چنان‌که ملاحظه می‌شود در شعر بالا شاعر تسخیر شدن دل خود را توسط عشق دلدار به تسخیر صنف کارگر توسط افکار لنینیزم مانند کرده است. در بیت بعد نیز این تأثیرپذیری از افکار سوسیالیستی بار دیگر نمایانده می‌شود؛ چنان‌که شاعر با ارائهٔ تعلیلی شاعرانه دلیل سرخی لب‌های یار را خوردن خون او می‌داند و البته این سرخی را تشبیه می‌کند به چهرهٔ توانگری که بر اثر ظلم به کارگر از چهرهٔ گلگون و باطراوتی برخوردار شده است. به‌عبارت‌دیگر، یار گویی توانگری است که ظلم می‌کند و شاعر دلدار کارگری است که رنج می‌کشد.

به نظر می‌رسد شاعر مضامین عاشقانه را بهانهٔ دستمایه‌ای برای بیان افکار سیاسی خویش قرار داده است. با این وصف همچنان تصویری که از معشوق سوسیالیستی در این گونه اشعار ارائه می‌شود تصویری کلی و انتزاعی است که از این حیث با ماهیت معشوق غزل سنّتی چندان تفاوتی نمی‌یابد. ازسوی‌دیگر غزل سیاسی سوسیالیستی شعر مشروطه و پس‌از آن نتوانست اقبال عمومی مردم را در پی داشته باشد. پرخاش‌گری و عصیان شعرهای سیاسی اجتماعی غزل‌های این دوره را می‌توان از موانع اصلی اقبال عمومی غزل سیاسی این دوره برشمرد. همین‌طور سراسیمگی و آشفتگی در جهت‌گیری‌های سیاسی و عدم هم‌سویی همهٔ روشن‌فکران و فعالان سیاسی اجتماعی با این رویکردهای نو در غزل از علل دیگر عدم توفیق جریان غزل سیاسی سوسیالیستی دورهٔ مشروطه و پس‌از آن به شمار می‌آید.

از علل دیگر عدم اقبال عمومی به این گونه غزل‌ها می‌توان به عدم انسجام و پیوند میان بیت‌ها اشاره کرد. در بسیاری از غزل‌های سیاسی شاعران مشروطه، غزل، با چند بیت در وصف معشوق و مسائل تغزلی آغاز می‌شود و در ادامه اعتراض و عصیان و پرخاش‌گری نسبت به وضع موجود و بیان واقعیت‌های زمانه مطرح می‌شود. برای نمونه:

عمری است کز جگر مژه خوناب می‌خورد　　این ریشه را ببین ز کجا آب می‌خورد

خال سیه به کنج لب شکرین توست　　یا هندویی که شیرهٔ عُنّاب می‌خورد

دل در شکنج زلف تو چون طفل بندباز　　گاهی رود به حلقه و گه تاب می‌خورد

ریـزد عـرق هـر آنچـه ز پیشـانی فقیـر　　سـرمایه‌دار جـامی مـی نـاب مـی‌خـورد
غافـل مشـو کـه داس دهـاقین خـون جگـر　　روزی رسـد کـه بـر سـر اربـاب مـی‌خـورد
دارم عجـب کـه بـا همـهٔ امتحـان هنـوز　　ملـت فریـب لیـدر و احـزاب مـی‌خـورد
بـا مشـت فرخـی شـکند گرچـه پشـت خصـم　　امـا همیشـه سـیلی از احبـاب مـی‌خـورد

(فرخی یزدی، ۱۳۶۹: ۱۳۸)

و یا میرزاده عشقی چنین می‌سراید:

عاشـقی را شـرط تنهـا نالـه و فریـاد نیسـت　　گـر کسـی از جـان شـیرین نگـذرد فرهـاد نیسـت
تا نشد رسوای عالم کس نشد استاد عشق　　نـیم رسـوا عاشـق انـدر فـن خـود اسـتاد نیسـت
ای دل از حـال مـن و بلبـل چـه مـی‌پرسـی بـرو　　ما دو تن شـوریده را کـاری بـه‌جـز فریـاد نیسـت
بـه بـه از ایـن مجلـس ملـی و آزادی فکـر　　مـن چـه بنویسـم؟ قلـم در دسـت مـن آزاد نیسـت
ای خـدا ایـن مهـد اسـتبداد را ویـران‌نمـا　　گر چه در سرتاسرش یـک گوشـهٔ آبـاد نیسـت
قلب عشـقی بـین کـه چـون سرتاسـر ایـران زمـین　　از جفـای گلرخـان یـک گوشـه‌اش آبـاد نیسـت

(عشقی، ۱۳۶۱: ۳۳۶)

در دورهٔ پس‌از مشروطه برخی شاعران شاید به تأسی از نیما یوشیج غزل را در وجه سیاسی اجتماعی آن به کار می‌گیرنـد. چنـان‌کـه شاعری چون سایه پس‌از یک دوره غزل‌سرایی عاشقانه، به‌خاطر غفلتی که نسبت به درد و ستم مردم داشته است احساس گناه می‌کند و با مردم پیمان می‌بندد که «آواز خود را در این شب تنگ سرخواهم داد و به گوش دورترین ستارهٔ بیدار آسمان خواهم رسـاند.» (ر.ک: ابتهاج، ۱۳۲۰: مقدمه)

و از آن پس با سرودن شعرهای سیاسی اجتماعی با معشوق غزل‌هایش (گالی) گویی خداحافظی می‌کند.

دیرست گالیا
هنگام بوسه و غزل عاشقانه نیست
هرچیز رنگ آتش و خون دارد این زمان (ابتهاج، ۱۳۸۰: ۶۶)

به هر روی مام وطن، آزادی و قانون از معتبرتـرین و پربسـامدترین واژه‌هـایی هسـتند کـه در شـعر دورهٔ مشـروطه جانشـین معشـوق شده‌اند. حاکمیت انقلابی مشروطه چتری را گسترانیده بود که همهٔ شاعران که نقش روشن‌فکری را در جامعه نیز به عهده داشتند در هنر

شاعرانهٔ خویش با رویکردی کلی‌نگر به معشوق جدیدی اندیشیده‌اند که بیان هنری شعر را تحت تأثیر قرار داده و زبان هنرمندانهٔ آنان را به‌واسطهٔ جوشش انقلابی و احساسات سیاسی متأثر کرده است تا جایی که شعر ـ غزل این دوره وجهی شعارزده، ایدئولوژیک یا احساسات زودگذر یافته است؛ چندان‌که ارزش هنری معشوق در این دوره از هنر شاعری فرومایه می‌نماید. شاعران این دوره به دور از رفتار هنرورزانهٔ ارزنده، فکر را با طرح ایدئولوژیک مطلق سیاسی و یک‌بعدی‌نگری بر شعر تحمیل کرده و از هنر برای بیان احساسات سیاسی و منطق انقلابی بهره برده‌اند.

هنگامهٔ رهایی لب‌ها و دست‌هاست

عصیان زندگی است ... (ابتهاج، ۱۳۸۵: ۱۰۱)

بدیهی است غزل بیش از هر چیز مأموریت و رسالت عاشقانه را عهده‌دار است ولی چندان‌که پیداست رویکردهای متفاوت انسان امروز به هنر و تغییرات سیاسی اجتماعی رسالت دیگری را هم بر عهده غزل نهاده است و آن رنگ و صبغهٔ سیاسی اجتماعی است چندان‌که این جریان از دورهٔمشروطه آغاز می‌شود و تاکنون ادامه یافته است. اما اینکه کدام جریان غزل (سیاسی یا عاشقانه) توانسته است در انجام رسالت خویش موفق‌تر باشد پرسشی است که مجال پاسخ‌گویی به آن در این وجیزه نمی‌گنجد.

آنچه گفته آمد برای این موضوع که یکی از وجوه معشوق در غزل وجهی سیاسی است یعنی کارکرد سیاسی غزل سبب می‌شود تا معشوق هم سیاسی باشد، حال این معشوق یا انسان است و سیاسی، و یا آرمان است و سیاسی و یا میهن است و سیاسی و یا ... .

## معشوق ـ زن

غزل معاصر بعداز مشروطه دستخوش تغییرات و تحولات فراوانی شد که مهم‌تر از همه تأثیر نیما در این تغییرات انکارناپذیر است. به نظر نیما غزل بدترین نوع وصف در ادبیات فارسی است. به نظر او «عشق اگر خام نباشد، شاعر به غزل‌سرایی اکتفا نکرده و به داستان‌سرایی می‌افتد و عشق او در ضمن مطالب غیرعاشقانه به شکلی خاص که گرم و جاندار است، بیان می‌شود.» (یوشیج، ۱۳۸۵: ۲۵۱)

به باور نیما عشق در غزل‌های سعدی عشقی تطور نیافته است، «عشقی که همه دارند و به کار مغازله با جنس ماده می‌خورد.» (همان: ۱۸۸) و تا آنجا می‌تازد که غزل‌سرایی را خودکشی تلقی می‌کند. (همان: ۲۲۴) زیرا به باور او صراحت مکان، زمان و حادثه جزئی‌نگری و ... در غزل مطرح نیست و این موضوعی است که برخی از غزل‌سرایان آوانگارد و نوگرای معاصر تلاش داشتند تا در جهت بهبود اوضاع غزل و رفع اتهاماتی که نیما یوشیج روا داشته است بکوشند.

در غزل معاصر معشوق که در دو نماد اصلی خدا ــ زن نمود می‌یابد بهانه‌ای است برای توصیف که تا حدودی از فرهنگ مردسالاری گذشته فاصله گرفته و از دورهٔ مشروطه چهره‌ای مملوس‌تر و عینی‌تر می‌یابد. به‌ویژه معشوق ـ زن در غزل معاصر با نگاهی

دیگرگون و متفاوت از گذشته ستایش می‌شود. تا جایی که ملک‌الشعرای بهار با وجود رویکرد گذشته‌گرایش زن را «شعر خدا» می‌نامد:

زن بود شعر خدا، مرد بود نثر خدا

مرد نثری سره و زن غزلی‌تر باشد (بهار، ۱۳۸۲: قصیدهٔ ۷۴)

این شرایط تا جایی پیش می‌رود که زنان در برابر فرهنگ مردسالارانهٔ ایرانی فریاد اعتراض خود را سر می‌دهند و نگاهٔ زنانه خود را به زن در عرصهٔ شعر به قضاوت می‌گذارند چنان‌که فروغ فرخزاد از اولین هنجارشکنان فرهنگ شعر ایرانی است که با نسبت مردسالارانه ایران می‌ستیزد و سکوت زن ایرانی را می‌شکند:

بیا ای مرد ای موجود خودخواه

بیا بگشای درهای قفس را

اگر عمری به زندانم کشیدی

رها کن دیگرم، این یک نفس را (فرخزاد، ۱۳۷۷: ۲۹)

و هنر شاعرانهٔ معاصر تا بدان‌جا پیشروی می‌کند که حقوق تساوی را میان زنان و مردان قائل می‌شود چنان‌که فروغ آرزو دارد محیط اجتماعی برای تحقق این نیاز انسان امروز فراهم شود و خود نیز برای تحقق آن می‌کوشد. او می‌خواهد زنان هم‌گام با مردان پیش بروند و مجاز باشند مانند مردان دربارهٔ مردان قضاوت کنند.

۱ـ «معشوق در گذشتهٔ شاعران و در شاعران گذشته، تنها موجودی است که "مرد" نیست آن هم گاهی! معشوق در شعر معاصر، آن هم در نهایت عشق، به یک پرستار تبدیل می‌شود. زن در گذشته، معشوق است، این دهه‌های اخیر، مثلاً دورهٔ مدرن و مدنی، در مقام پرستار پاسخ‌گوی نیازهای تاریخ مذکر است.

یکسره توهین است، از سر نادانی اهل تذکر! نفوذ برده‌داری در کلام عیاشان است. زن برای من در شعر من، معشوق نیست، رفیق است، انسان است، باید بارز باشد تفاوت معشوق من با گذشتگان همین است که من این واژه و لقب را دوست ندارم، بوی "کنیز" می‌دهد! کنیز جنسی.» (صالحی، ۱۳۹۴)

در بسیاری از غزل‌های معاصر معشوق زن است و شاعر را اغلب با شعرهایی که معطوف به زن است می‌شناسند. هستند شاعرانی که آشوب‌ها و بحران‌های سیاسی، تأثیری در عاشقانه‌سرایی آنها نداشته است. همه‌چیز را در عشق و همهٔ عشق را در زن می‌بینند. حتی اگر در پاره‌ای موارد به موضوع دیگری می‌پردازد ماهیت حقیقی شاعر و دغدغه‌های ذهنی و اندیشه‌ای شاعر چندان قوی نمی‌نماید. هستند شاعرانی که عمر شاعری‌شان را به پای عشق ـ زن سپری کرده‌اند و زن محور شعر آنها بوده است.

معشوق در شعر معاصر اغلب وجهی بارز و آشکار دارد. به بیان دیگر اگر در شعر گذشته معشوق را صرفاً زن بدانیم باید گفت تنها

وجهش این است که فقط زن است و نه واجد ویژگی‌های زنانه و بارز شخصیتی ولی در شعر معاصر معشوق گاه وجهی از همراه، رفیق و حتی پرستار می‌یابد.

معشوق شعر گذشته در بسیاری از موارد تا مقام کنیز فروکش می‌یابد ولی در شعر امروز به‌عنوان انسانی دوشادوش مردان هویت می‌یابد و پابه‌پای مردان در صحنهٔ اجتماعی سیاسی حضور دارد. می‌اندیشد، مبارزه می‌کند، می‌خواند، باسواد است، منفعل نیست، قدرت تشخیص دارد، کار می‌کند،...

حال آنکه در گذشته چنین هویتی را برای معشوق نمی‌یابیم. معشوق شعر گذشته کنش‌گر نیست؛ اغلب تأمین نیاز را بر عهده داشت. ازاین‌رو گویی هماره در پشت پرده نگاه داشته می‌شود و حتی از بردن نامش و خصوصیاتش پرهیز می‌شود. از شفافیت به دور است.

**معشوق ـ همسر**

در کنار گونه‌های متنوعی که از معشوق در غزل تجلی یافته است از قبیل معشوق زمینی، آسمانی، آرمانی، عرفانی، سیاسی و ... نوعی از معشوق در غزل معاصر نیز مطرح است که پدیداری آن حاصل دگرگونی‌های اجتماعی و فرهنگی است و نیز باز تعریف نظام خانواده در دورهٔ معاصر؛ این نوع از معشوق را می‌توانیم معشوق ـ همسر نام بنهیم. معشوقی که حکایت از روابط عاشقانهٔ شاعر ـ عاشق با همسرش در زندگی زناشویی دارد و مشابه آن را در شعر گذشته سراغ نداریم. هرچند فروغی کم‌رنگ در شعر گذشته از طرف نظامی گنجوی و عشق او به آفاق قبچاقی سوسو می‌زند و یا در پستوهای شعر گذشته بتوان مصداق‌هایی نه چندان زیاد یافت طرفه آنکه همان آفاق را باید کنیز دانست نه همسر و ما دربارهٔ معشوق ـ کنیز پیش‌تر سخن گفتیم.

ولی در شعر و غزل امروز معشوق ـ همسر حضور گسترده یافته است و به همین اعتبار می‌توان به مؤلفه‌های معشوق در شعر آن را افزود. به‌واسطهٔ تحولات اجتماعی و ازجمله زن ـ همسر به‌عنوان معشوق در غزل معاصر و شعر معاصر، حال و هوای شعر نیز عوض شد و معشوق ـ کنیز جای خود را به معشوق ـ همسر داد.

فردیت و جزئی‌نگری شاعرانه ازجمله پیامدهایی که داشت این بود که همسر شأن و منزلت معشوقگی یافت؛ به‌طوری که شاعر ـ عاشق در شعر و ازجمله غزل معاصر با این معشوق روابط عاشقانه را سهیم می‌شود و صمیمانه به او عشق می‌ورزد.

طرفه آنکه در بعضی از شعرهای معاصر برخی از شاعران به‌صراحت از همسر خویش به‌عنوان معشوق نام می‌برند چنان‌که نیما از «عالیه» نام می‌برد و شاملو از «آیدا» و توللی از «مهین»:

هوا سرد است و دل پردرد و شب خاموش و من تنها
تو را می‌جویم ای آغوش مهرت رشک گلشن‌ها
چو دوری از برم، گویی به چاهی تیره در بندم

چـو در هنگامـه رسـتم‌هـا، چـو در شـهنامه بیـژن‌هـا

مهینـــا! نازنینـــا! بـــی‌قرینـــا! ای کـــه یزدانـــت

بـــه دلبنـــدی هـــزاران ســـرافرازی داده بـــرزن‌هـــا

مـرا بـا صـد وفـاداری تـو دلجـویی و غـم‌خـواری

هم انـدر چنـگ بیمـاری هـم انـدر جنـگ دشـمن‌هـا

بـه راه زنـدگی تـا دسـت در دسـت تـو مـی‌پـویم

نیندیشـــم ز شـــیطان‌هـــا نپرهیـــزم ز رهـــزن‌هـــا

(توللی، ۱۳۷۶: ۲۵۸)

در بسیاری از تجلیات معشوق ـ همسر در غزل معاصر انگیزهٔ سرایش شعر را عاشق ـ شاعر معشوق زن خویش دانسته است و عشقی که در این نمونه‌ها مشاهده می‌شود با توجه به التذاذ جسمانی شاعر ـ عاشق از معشوق صمیمانه‌تر نمایانده می‌شود. محمد مختاری دربارهٔ شعر عاشقانهٔ معاصر می‌گوید:

«در فاصله‌گیری از سنّت غنایی کهن، اعتقاد به تجزیه و تفکیک انسان را وا می‌نهد، و به وحدت تجربه‌ناپذیر هستی او می‌گراید. از-این‌رو هم نظریهٔ متفاوتی از عشق می‌پردازد، و هم ساخت خود را بر بنیادی دیگرگون بنا می‌نهد. با این گرایش، رابطه‌ای آغاز می‌شود که او جشن یگانگی و اتحاد و فردیت آزاد و مستقل است.» (مختاری، ۱۳۷۸: ۹۱)

در آثار منزوی نیز معشوق ـ همسر حضوری چشم‌گیر دارد. هرچند سرانجام زندگی زناشویی او به جدایی کشیده شد. منزوی هم در دورهٔ وصل و هم در دوران جدایی از معشوق ـ همسر به وفور یاد می‌کند.

| | |
|---|---|
| روشـنان چشـم‌هایـت کـو؟ زن شـیرین مـن! | تـا بیفـرزوی چراغـی در شـب سـنگین مـن |
| مـی‌شـوم بیـدار و مـی‌بیـنم کنـارم نیسـتی | حسـرت مـی‌گـذارد بـی‌تـو بـر بـالین مـن... |
| از تو درمانی نمی‌خواهم بـه وصـل امـا بـه مهـر | مرهم زخـم دلـم بـاش از پـی تسـکین مـن... |
| یـا بـه دسـت آورده دوبـاره عشـق او را یـا بمیـر | با دلم پیمان من این است و جان تضمین من |
| مـن پنـاه آورده‌ام بـا تـو، بـه مـن ایمـان بیـار | شـعرهایم آیـه‌هـای مهـر و مهـرت دیـن مـن |

(منزوی، ۱۳۷۷: ۸۵)

در شعر قیصر امین‌پور نیز معشوق ـ همسر تجلی یافته است و گاه او را تا مقام معشوق اسطوره‌ای مرتبه می‌دهد و او را همچون حور می‌انگارد که حضرت آدم فریفته او شد. (ر.ک: امین‌پور، ۱۳۸۷: ۲۶۴) و گاه به رویکردی عرفانی به معشوق خود می‌نگرد و او را الههٔ الهام شعر خویش می‌انگارد.

در غزل زیر، امین‌پور، همسر خود را با کاربردی هنری نام می‌برد و دیوان شعر خود را به او تقدیم می‌کند:

ای از بهشت باز دری پیش چشم تو — افسانه‌ای است حور و پری پیش چشم تو
صورتگران چین هم انگار خوانده‌اند — زیباشناسی نظری پیش چشم تو
چیزی نداشتم که کنم پیشکش به‌جز — دیوان شعر مختصری پیش چشم تو

(امین‌پور، ۱۳۸۷: ۴۷)

ازسوی‌دیگر گاه معشوق ـ همسر به تناسب تغییرات اجتماعی در شعر شاعران زن معاصر مرد است و همین باعث آمده است که صدای زن شاعر ـ عاشق هم در عرصهٔ شعر فارسی طنین‌انداز شود و زن شاعر ـ عاشق از نگاه زنانهٔ خویش به معشوق ـ مرد خویش بنگرد و او را بسراید. کاری که آغازگر آن فروغ فرخزاد بود. به بیان دیگر، در دورهٔ معاصر شاعر صرفاً مرد و یا مذکر نیست تا احساس عاشقانهٔ خود را به زن یا دختر یا معشوق الهی معطوف سازد بلکه شاعران زن بی‌شماری هستند که احساسی عاشقانه دارند و برای معشوق خود (الهی ـ عرفانی ـ زمینی) می‌سرایند با درجه‌های متفاوت؛ به این معنی که گاه ناز خود را در شعر منعکس می‌کنند و از مقام ناز معشوقی خویش سر برنمی‌تابند و به اعتبار جایگاه زنانگی خویش لطمه نمی‌زنند و گاه ناز معشوق مرد را با جان و دل خریدارند و نیاز خود را به درگاهش ترنّم میکنند.

بانویی از شاعران معاصر شعری به نام «نیاز» سروده است (مریم صفرزاده):

زمزمه کردم به گوشش نازنین! / من بَرت عریان تن مرمر کنم / دیدگان بستم که با عمق وجود / لمس عشق آتشین باور کنم / پشت پلک بسته با چشم درون / لحظه‌ای دیدم خودم در خاطرم / پاک و ساده در میان کاروبار / می‌کشیدم نقش عشق بر دفترم/ در شب تاریک دور از چشم غیر / می‌شدم غرق هوا و خواهشم / می‌فشردم سخت در آغوش خود / نرمی آدم‌نمای بالشم/ بوسه‌هاش بی‌امان و جان‌گداز/ رستم از اندوه ایام فراق/ سینه لرزان و رها در دست او / چشم من در چشم او با اشتیاق/ باز خواندم من به گوشش ...

و نیز شعر «شوق» فروغ فرخزاد در ناز و نیاز شعر معاصر قابل‌توجه است.

یاد داری که ز من خنده‌کنان پرسیدی / چه رهاورد سفر دارم از این راه دراز ... (فرخزاد،۱۳۷۷: ۸۳)

سیمین بهبهانی در غزلی احساسات زنانهٔ خویش را این‌گونه تقدیم معشوق ـ مرد زندگی‌اش می‌کند:

آه من بی‌تو می‌میرم کاش می‌داشتی باور — روز و شب دیده بر راهم، سوی کاشانه‌ام بگذر
عشق در بازوان دارم خسته از ره که می‌آیی — شانه را می‌کنم بالین سینه را می‌کنم بستر
طاقی از گوشوار من در سرای تو جا مانده — بی‌تو آن طاق بی‌جفتم طاقتم طاق شده دیگر

(بهبهانی، ۱۳۸۴: ۹۹۶)

## معشوق مدرن

زندگی مدرن به‌گونه‌ای دیگر به عشق می‌نگرد و این نگرش را شاعر و هنرمند اگر فرزند زمانهٔ خویش‌اند باید در هنر و شعر خویش نمایش دهند.

زندگی مدرن عشق را یک‌سویه و یک‌طرفه نمی‌پوید. آنچه در شعر گذشته بیشتر نمایان است حضور بتی زیبا، سیمین بناگوش، طناز، خودخواه، مغرور، بی‌رحم، عاشق‌کش، خون‌ریز، عشوه‌گر و ... است و در سویی دیگر عاشقی حقیر، منّت‌کش (خواهش‌گر) ذلیل و ... قرار دارد. اگر شعر، عشق و عرفان گذشته با یک کرشمهٔ معشوق جان فدا شدن عاشق را تجویز می‌کند زندگی مدرن امروز که عشق لیلی و مجنون را هم کالبدشکافی می‌کند و وجهی مازوخیستی برای آن قائل است چنین نسخه‌ای را برای عاشق نمی‌پیچد. از فروغ فرخزاد دربارهٔ شعر امروز می‌پرسند و او این چنین پاسخ می‌دهد. «آنچه شعر امروز را از شعر دیروز جدا می‌کند و به آن شکل تازه‌ای می‌دهد همان جدایی است که به اصطلاحی میان فرم‌های مادی و معنوی زندگی امروز با دیروز وجود دارد. من فکر می‌کنم کار هنری یک جور بیان کردن و ساختن مجدد زندگی است و زندگی هم چیزی است که یک ماهیت متغیر دارد. جریانی است که در حال شکل عوض‌کردن و رشد و توسعه است. درنتیجه این بیان، که همان هنری می‌شود در هر دوره روحیهٔ خویش را دارد و اگر غیر از این باشد اصلاً درست نیست، هنر نیست یک جور تقلب است. امروز همه چیز عوض شده. دنیای ما هیچ ارتباطی با دنیای حافظ و سعدی ندارد؛ من فکر می‌کنم که دنیای من هیچ ارتباطی با دنیای پدر من ندارد. فاصله‌ها مطرح هستند فکر می‌کنم یک عوامل تازه‌ای وارد زندگی ما شده‌اند که محیط فکری و روحی این زندگی را می‌سازند. فکر تلقی یک آدم امروزی، من فکر می‌کنم نسب به آدمی که در بیست سال پیش زندگی می‌کرده کاملاً عوض شده. آن تلقی که از مفاهیم مختلف دارد؛ مثلاً مذهب، اخلاق، عشق، شرافت، شجاعت، قهرمانی، واقعاً چون محیط زندگی ما عوض شده به نظر من تمام این مفاهیم زاییدهٔ شرایط محیط هستند. این مفاهیم عوض شده من مثال ساده‌ای بزنم. راجع به عشق صحبت می‌کنیم. پرسناژ مجنون که خب همیشه سمبول پایداری و استقامت در عشق بوده از نظر من که آدمی هستم که جور دیگری زندگی می‌کنم، پرسناژ او کاملاً برای من مسخره است. وقتی علمی روان‌شناسی می‌آید و او را برای من خرد می‌کند، تجزیه‌وتحلیل می‌کند و به من نشان می‌دهد که او عاشق نه، یک بیمار بوده، آدمی بوده، که مرتب می‌خواسته خویش را آزاد بدهد. این است که خب به‌کلی عوض می‌شود. شما فکرش را بکنید وقتی لیلی‌های دورهٔ ما توی ماشین کورسی سوار می‌شوند و با سرعت ۱۲۰ کیلومتر می‌رانند و پلیس مرتب جریمه‌شان می‌کند آن وقت یک چنین مجنون‌هایی به درد این لیلی‌ها نمی‌خورد.

درحالی‌که این مجنون‌ها، شما نگاه کنید هنوز که هنوز است توی دنیای ادبیات ما (البته ما اسم اینها را ادبیات نمی‌گذاریم، ولی «ادبیاتی» که میان عده‌ای مطرح است) هنوز که هنوز است زیر همان درخت بید نشسته‌اند و دارند با کلاغ‌ها و آهوها درد دل می‌کنند.

شعر امروز ما یک شعری باید باشد که خصوصیات این دوره را داشته باشد، و درعین‌حال سازندهٔ این شعر باید آدمی باشد که به یک حد از تجربه و هوشیاری برسد که به محتوای شعرش ارزشی بدهد که بتواند در حد کارهایی که توی دنیا عرضه می‌شود، میان آنها، خودش را جای دهد. و اگر غیر از این باشد، کارش چیزی می‌شود که خب همه می‌گویند دیگر.» (فرخزاد، مصاحبهٔ ایرج گرکین با فروغ)

منزوی ضرورت رویکرد متفاوت به عشق را در غزلی این‌گونه می‌سراید:

دیگر برای دم زدن از عشق باید زبانی دیگر اندیشید

باید کلام دیگری پرداخت باید بیانی دیگر اندیشید

تا کی همان عذرا و وامق‌ها؟ آن خسته‌ها و آن کهنه عاشق‌ها

باید برای این بیابان نیز دیوانگانی دیگر اندیشید

تا چند شیرین داستان باشد؟ افسون‌گری نامهربان باشد

باید برای دل شکستن نیز نامهربانی دیگر اندیشید

پروانه را با خویش بگذاریم خسته‌ست از او دست برداریم

دیگر خوراک شعله را باید آتش به جانی دیگر اندیشید

هرکس حریف عشق‌خوانی نیست با هر مغنی این اغانی نیست

باید برای اوج این اجرا آوازه‌خوانی دیگر اندیشید

از هرکه و از هر زبان دیگر تکراری است این داستان

یا دست باید برد در طرحش یا داستانی دیگر اندیشید

تا بر هدف چون تیر بنشینید، ابزار یا بازو؟ چه می‌بیند

شاید به جای آرشی دیگر، باید کمانی دیگر اندیشید

(منزوی، ۱۳۷۷: ۱۸۹)

می‌توان این را مانفیست عشق به مفهوم امروز دانست.

### معشوق پست‌مدرن

غزل در مراحل پیش‌تر و امروزی‌تر در دهه‌های اخیر مراتبی از نوگرایی را درمی‌نوردد که می‌توان از آن به‌عنوان غزل پسانوگرا یاد کرد. در این‌گونه غزل، عدم وجود نظم، کمال‌گرایی، چیرگی نویسنده بر قالب، محتوا و معنا، انتخاب آگاهانه، تمامیت و یگانگی و شفافیت مفهومی از عناصر آن محسوب می‌شوند. به‌طوری که تغییرات سیاسی اجتماعی و دگرگونی ادبی را به شکل نوتر و امروزی‌تر

می‌توان در آن دنبال کرد. در این نوع غزل زن‌مداری یا فمینیسم از اصول مسلم است.

غزل پسانوگرا یا پست‌مدرن از اواخر دهۀ هفتاد شمسی مورد توجه تعدادی از شاعران جوان قرار گرفت. در این نوع غزل بازی‌های زبانی، تصویر، هیچ‌انگاری (معناگریزی)، مرگ مؤلف، چندصدایی، و طنز و ریشخند مؤلفه‌های اصلی به شمار می‌آیند. غزل پست‌مدرن می‌تواند در قالب‌های دیگری مثل مثنوی و قصیده جای گیرد. بسیاری رضا براهنی را آغازگر جریان غزل پست‌مدرن دانسته‌اند. این نوع غزل موافقانی دارد؛ اما مخالفان آن که به‌عنوان اصولگرایان از آنها تعبیر می‌شود اندک نیستند. ازجملۀ شاعران این جریان غزل می‌توان علاوه‌بر رضا براهنی به سید مهدی موسوی، علیرضا نسیمی، هدی قریشی شهری، حامد داراب، مونا زنده‌دل، فاطمه اختصاری، مجتبی صادقی، محمدعلی پورشیخعلی، رضا شالبافان، علیرضا عاشوری، اشرف گیلانی، محمد بم، زهرا معتمدی و بنیامین پورحسن اشاره کرد.

البته عده‌ای هوشنگ ایرانی را پیش‌گام غزل پست‌مدرن دانسته‌اند. (رک: خراسانی ۱۳۹۱: ۲) چنان‌که شعر مشهور «کبود» را سرآغاز این جریان می‌دانند.

نکتۀ قابل‌توجه دربارۀ دفترهای شعری این شاعران این است که شاعرانی که نامشان ذکر شد اغلب دفترهای شعری پراکنده‌ای به چاپ رسانده‌اند و بیشتر در فضای مجازی هنر شاعرانه خود را ارائه می‌دهند و هنوز این جریان شعری به سامان و یکپارچگی نرسیده است تا بتوان به‌طور سنجیده و با بینشی علمی و دانشگاهی به نقد آن پرداخت.

شفیعی کدکنی می‌گوید: «من معتقدم شعر خوب مدرن‌ترین انواعش تا کهن‌ترین اسلوب‌ها، شعری است که وقتی مدتی از انتشارش گذشت در حافظ خوانندگان جدی شعر، تمام یا بخش‌هایی از آن، رسوب کند.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: بیست و پنج) با این وصف از نظر شفیعی کدکنی برای قضاوت این اشعار زود است.

معشوقی که در این نوع شعر مطرح است بیشتر وجهی خصوصی و فردی دارد که می‌توان با معیارهای جامعه‌شناختی آنها را از وجه فردی به افراد تعمیم داد. همچنین حضور زنانه و دخترانه در شعر این دوره چشم‌گیرتر و امروزی‌تر می‌نماید:

صدای زودپز پُر، از آشپزخانه

صدای تلویزیون از آپارتمان کنار

صدای صوت زدن توی راه‌پلۀ پشت

زباله‌های تری توی ظرف‌های ناهار (میزبان، ۱۳۸۹: ۵۶)

سارا اسیر سایه‌های دیوارها شده

سارا دلش پر است از عشقش جدا شده

شاگرد درس‌خوان کلاس پگاه

حالا به درس و مدرسه بی‌اعتنا شده (محمدی، ۱۳۸۷: ۵۷)

در این نوع غزل معشوق دیگر حضوری غیرفیزیکی و ناملموس ندارد، دیگر به اعضای بدن معشوق اشاره نمی‌شود، و دیگر وجهی انتزاعی و ذهنی ندارد. بلکه در این نوع غزل معشوق حضوری در زندگی این جهانی دارد، آن هم ملموس و دست‌یافتنی؛ چه در غزل مدرن و چه در غزل پست‌مدرن.

نکتهٔ قابل‌توجه آنکه گاه از اعضای بدن معشوق هم سخن به میان می‌آید؛ ولی در بسیاری از موارد براساس مطالعاتی که پژوهنده انجام داده است جنبه‌های اروتیک و جنسی در آنها مشاهده نمی‌شود؛ اما تصویری که ایجاد می‌شود تصویرهایی عریان‌تر از معشوق است در مقایسه با معشوق ادوار پیشین.

معشوق در این نوع غزل‌ها مقدس‌تر از معشوق زمینی ادوار پیشین است؛ هرچند معشوق عرفانی هم نیست و عاشق، بی‌پروا با او نرد عشق می‌بازد.

نمونه‌ای از غزل پسانوگرایی:

اندوه من این است که در عصر حواشی

یک لحظه به فکر من بیچاره نباشی

دیوانگی کردیم عاشق‌ها همینند

دیوانگی کردیم عاشق‌ها همینند

دیوانه‌ها عاشق‌ترین‌های زمینند

ناگفته بوسیدی مرا در عین پاکی

ای جان مراقب باش بعضی‌ها نبینند. (صادقی، هفت بیت، پایگاه اینترنتی)

شفیعی کدکنی می‌گوید: «کلیت معشوق در شعرهای غنایی ـ که یکی از خصوصیات کلاسیک ما بود ـ خیلی کمتر می‌شود. در این دوره چهرهٔ معشوق آشکارتر شد. شعر از شکل موهوم معشوق گریزان شدند و به مسائل ملموس‌تری دربارهٔ عشق و روابط عاشقانهٔ میان دو انسان روی آوردند.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۶۲)

## معشوق اروتیک

گاه شاعر ـ عاشق از معشوق انتظار سکس و هم‌خوابی و هم‌بستری دارد که می‌توان این نوع شعرها را در زمرهٔ شعرهای مبتذل قلمداد کرد. به این معنی که شاعر به نحوی عریان و بی‌پروا غزل می‌سراید که یا در فضای مجازی عرضه می‌شود و یا شاعر ناچار است برای چاپ اثرش قید ممیزی ایران و محدودیت‌های سانسوری وزارت ارشاد را بزند و اثرش را در کشوری غیر از ایران چاپ کند.

مصداق این سخن چاپ دفتر شعر «شکوفهٔ بهار» اثر بهار سعید است که در آمریکا به چاپ رسیده است. برای پرهیز از اطالهٔ کلام از توضیح بیشتر و آوردن مثال در این باره صرف‌نظر می‌کنیم.

## نتیجه

در دورهٔ معاصر از معشوق سه تعبیر رایج است: معشوق زن اسطوره‌ای؛ معشوق زن زمینی و متعالی و معشوق زن اروتیک. تغییر شرایط سیاسی اجتماعی در تحول نگرش شاعران به معشوق در این دوره باعث شده است که معشوق به رویکردی سیاسی اجتماعی نگریسته شود. در دورهٔ مشروطه وطن، آزادی و قانون جایگاه ویژه در جانشینی با معشوق می‌یابند و همچنان که معشوق زیباست آزادی و قانون را زیبا می‌انگارد و گاه دیدگاه‌های حزبی و ایدئولوژیک را در نگاه شاعرانهٔ خویش در شعر چاشنی می‌کنند. از دورهٔ معاصر زن در برابر فرهنگ مردسالارانهٔ ایرانی فریاد اعتراض خود را سر می‌دهد و نگاه زمانهٔ خود را به زن و مرد در عرصهٔ شعر به نمایش و قضاوت می‌گذارد چنان‌که فروغ فرخزاد از اولین هنجارشکنان فرهنگ شعر ایرانی است.

معشوق در شعر معاصر اغلب وجهی بارز و آشکار دارد. گاه رفیق، همراه و پرستار است. انسانی دوشادوش مرد که هویت می‌یابد و پابه‌پای مردان در صحنهٔ سیاسی اجتماعی حضور دارد. می‌اندیشد، مبارزه می‌کند، می‌خواند، با سواد است، منفعل نیست، قدرت تشخیص دارد، کار می‌کند ... و گاه معشوق همسر است که مشابه آن را در شعر گذشته نداشته‌ایم. به تناسب تغییرات اجتماعی گاه معشوق ـ همسر در شعر شاعران زن معاصر، مرد است و همین باعث آمده است که صدای زن شاعر ـ عاشق هم در عرصهٔ شعر فارسی طنین‌انداز شود و از نگاه خویش به مرد بنگرد و او را بسراید.

**منابع**

ابتهاج، امیرهوشنگ،(۱۳۸۰)، آینه در آینه، به انتخاب محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ هشتم، تهران: نشر چشمه.

امین‌پور، قیصر،(۱۳۷۲)، آینه‌های ناگهان، چاپ اول، تهران: معراج.

ـــــــــــ ، (۱۳۸۶)، گل‌ها همه آفتابگردانند، چاپ هشتم، تهران: انتشارات مروارید.

ـــــــــــ ،(۱۳۸۳)، مجموعهٔ کامل اشعار قیصر امین‌پور، تهران: انتشارات مروارید.

ـــــــــــ ،(۱۳۸۷)، مجموعهٔ کامل اشعار، چاپ سوم، تهران: انتشارات مروارید.

بهار، محمدتقی،(۱۳۸۲)، دیوان اشعار ملک‌الشعرای بهار، تهران: انتشارات آزادمهر.

بهبهانی، سیمین،(۱۳۸۴)، مجموعهٔ اشعار، چاپ دوم، تهران: انتشارات نگاه.

ـــــــــــ ، (۱۳۷۸)، یاد بعضی نفرات، تهران: نشر البرز.

توللی، فریدون،(۱۳۷۶)، شعلهٔ کبود، چاپ اول، تهران: انتشارات سخن.

خراسانی، محبوبه؛ داودی مقدم، فریده،(۱۳۹۱)، «سبک‌شناسی غزل پست‌مدرن»، ششمین همایش ملی پژوهش‌های ادبی، دانشگاه شهید بهشتی.

ستاری، جلال،(۱۳۷۴)، عشق صوفیانه، چاپ ششم، تهران: نشر مرکز.

شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۸۶)، زمینهٔ اجتماعی شعرفارسی، چاپ اول، تهران: نشر اختران.

شمیسا، سیروس،(۱۳۸۳)، سبک‌شناسی شعر، تهران: نشر میترا.

ـــــــــــ ،(۱۳۷۶)، سیر غزل در شعر فارسی، چاپ پنجم، تهران: انتشارات فردوسی.

ـــــــــــ ،شاهدبازی در ادبیات فارسی، چاپ اول، تهران: انتشارات فردوسی، ۱۳۸۱.

صالحی، سید علی،(۱۳۹۴)، «زن در شعر من معشوق نیست، رفیق است»، سیاست تابناک، کد ۱۱۶۱۶۸.

صبور، داریوش،(۱۳۷۰)، آفاق غزل فارسی، چاپ دوم، تهران: نشر گفتار.

عشقی، میرزاده،(۱۳۶۱)، کلیات مصور، به اهتمام یوسف آزاده، تهران: انتشارات جاویدان.

ـــــــــــ ، (۱۳۵۹)، کلیات مصور میرزاده عشقی، به اهتمام علی‌اکبر مشیر سلیمی، تهران: انتشارات جاویدان.

فرخزاد، فروغ،(۱۳۷۷)، دیوان اشعار فروغ فرخزاد، تهران: انتشارات محور.

فرخی یزدی، میرزا محمد،(۱۳۶۹)، دیوان فرخی، به اهتمام حسین مکی، چاپ نهم، تهران: انتشارات امیرکبیر.

لاهوتی، ابوالقاسم، (۱۹۴۶م)، دیوان آثار منتخب، مسکو: ادارهٔ نشریات زبان‌های خارجی.

ـــــــــــ ،(۱۳۵۸)، دیوان، به کوشش احمد بشیری، تهران: انتشارات امیرکبیر.

مختاری، محمد،(۱۳۷۸)، هفتاد سال عاشقانه(۱۳۷۰ ـ ۱۳۰۰)، چاپ اول، تهران: انتشارات تیراژه.

محمدی، مهرداد، «غزل پست‌مدرن»، (۱۳۸۷)، نشریهٔ همین فردا بود(فصل‌نامهٔ غزل پست‌مدرن)، شمارهٔ سوم.

محمودی، سید علی،(۱۳۸۶)، «تقلیل و تبدیل مفاهیم در ادبیات مشروطه»، مجلهٔ آیین، شمارهٔ هشتم، صص ۲۲ ـ ۱۹.

منزوی،حسین،(۱۳۷۷)، از کهربا و کافور، تهران: کتاب زمان.

میزبان، الهام، (۱۳۸۹)، بردن توله‌ها به مهد کودک، مشهد: انتشارات سخن‌گستر.

یوشیج، نیما،(۱۳۸۵)، دربارهٔ هنر شعر و شاعری، به کوشش سیروس طاهباز، تهران: انتشارات نگاه.

# A The aesthetic analysis of the beloved in contemporary ghazal

**Abstract**

The present paper deals with the various effects of the beloved, especially the beloved in the contemporary sonnet. Although in recent periods Persian poetry and literature have been largely static due to the slow change of culture, the attitude of the poets to the beloved in poetry in the contemporary period has led to the rapid and rapid diversification of social cultural poetry, especially in the sonnets. Be; Such as the Nemesis, the female, the modern, the leading, the narrative, the narrative, the postmodern, the postmodern, etc. are some of the manifestations and types of today's sonnets, each of which sometimes exhibits a different appearance than the beloved. They have been presented in the sonnet so that in today's sonnet the lover's effects can be summarized as follows: the primary lover, the female lover, the male lover, the political lover, the revolutionary lover, the modern lover, the postmodern lover, the lover Erotic, etc. In this article, a number of these species have been investigated. The results of the present study show that the contemporary sonnet beloved has entered the objective world from the mental world and has acquired a more valuable and valuable identity and credit. It has great human and moral faculties. The approach of contemporary ghazal poets in describing the beloved is different from traditional ghazal. In this period, the beloved transcends mere physical beauty, stature, hair, and eyes.

**Keywords:** beloved, Contemporary ghazal, Political beloved, beloved woman, Modern beloved, Aesthetics